

قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف\*

## کندوکاوی در تاریخ ادبیات

### سال دوم ادبیات و علوم انسانی

اصغر ارشاد سرابی

تاریخ ادبیات: کتاب درسی سال دوم آموزش  
متوسطه عمومی (رشته ادبیات و علوم انسانی)،  
مؤلف محمدجعفر یاحقی<sup>(۱)</sup>، تهران: وزارت  
آموزش و پرورش، ۱۳۷۱.

بی گمان وجود میلیونها دانش آموز ایرانی مسلمان و اهمیت تعلیم و تربیت نسل جوان ایجاب می کند که عظیمترین سرمایه های کشور صرف تامین نیازهای آموزشی و تربیتی آنان گردد و همچنان که ممالک پیشرفته جهان برای جوانان خود ارزشی ویژه قایلند، سزاوار است برنامه ریزان کشور و مدیران آموزش و پرورش ما نیز با همه امکانات خود به گونه ای جدی در رفع نیازها و کمبودهای این آینده سازان ایران اسلامی اهتمام ورزند.

یکی از مهمترین کارهایی که باید در اولویت قرار گیرد، تغییرات گام به گام و در عین حال سنجیده و بنیادین کتابهای درسی دانش آموزان است. چنین کاری البته از عهده یک فرد خارج است و نیاز به کار جمعی و مداوم دارد و سرانجام مسؤولان اندیشه ور و خبرگان وزارت آموزش و پرورش باید برای بهبود کیفیت محتوای کتب درسی و چاپ مناسب و بموقع آنها چاره ای اساسی بیندیشند.

از شمار مشکلات معلّم و دانش آموز- از دیر باز تا امروز- یکی نابسامانی و عدم همخوانی محتوای کتابهای درسی و چگونگی

تالیف و چاپ و توزیع آنها بوده است. تکرار و تداوم چاپهای بی اندام، پاره پاره، بی هنگام و ناموفق بسیاری از کتب درسی همه ساله این ولایت «داستانی است که بر هر سر بازاری هست». می توان ادعا کرد که محتوای کتب درسی عموماً و در رشته فرهنگ و ادب خصوصاً، نه تنها متناسب با تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران پیش نرفته، بلکه همچنان ایستا و مومیایی شده بر جای مانده است.<sup>(۲)</sup> از این حیث محتوای این کتابها بتحقیق در شان انقلاب اسلامی و در خور فرهنگ غنی و کهنسال ایران نیست.

به گمان بنده شیوه تالیف کتابهای درسی به صورتی که هم اکنون در کشور ما متداول است، چندان معقول و منطقی به نظر نمی رسد و یا لاقابل دوران آن سپری شده است. لازم می نماید وزارت آموزش و پرورش در این زمینه بیشتر سرمایه گذاری کند و در شبکه وسیعی به وسعت ایران از نظریات و حاصل تجربه و تحقیق دانشوران سود جوید و در طیفی گسترده تر از آنچه هم اکنون وجود دارد، پیوسته و مداوم در کار تفحص و پژوهش در باب کیفیت تالیف کتابهای درسی باشد تا هر سال جامعه فرهنگی ما شاهد تغییرات و حک و اصلاح های شتابزده نباشد.

واقعیت این است که نوشتن کتابهای درسی امری دشوار است و از عهده یک فرد ساخته نیست، بویژه اگر موضوع تالیف، یکی از زمینه های علوم انسانی باشد. تفاوت های زبانی، قومی، فرهنگی و اقتصادی و بالطبع اختلاف نیازهای روحی و فردی، دشواری تالیف را چند برابر می کند. معمولاً در تدوین و تبویب کتب درسی چنین مراقبتهایی ملحوظ نمی گردد؛ حتی اگر کتابهای مختلف همین رشته را با هم مقایسه کنید، در می یابید که نه تنها به لحاظ محتوا مکمل و مؤید هم نیستند، بلکه گهگاه ناهمخوان و ناساز هم هستند و چون با دنیای دانش آموزان و طیف اندیشگی و آرمانهای آنان همسویی و تطابق نسبی ندارند، در نتیجه به طور ساختگی و از روی اجبار مطالب آنها را فقط در حفظ می گیرند. از این روی چون ادب درس را به جان و از سر اعتقاد فرا نمی گیرند؛ به ادب نفس هم نمی رسند و از این گذرگاه نیز یکی از منافذ عدیده رسوخ اندیشه های اهریمنی غرب رو در روی فرزندان ما باز می شود و ذهن آنان را آرام آرام از خاطرات سبز و فرهنگ پر بار ایران اسلامی تهی می گرداند.

در میان انبوه کتابهای درسی، حال و روز کتابهای رشته فرهنگ و ادب پریشانتر و بی رونق تر از دیگر رشته هاست و در

«سعی کرده‌ام در این کتاب بنا را بر نقد آثار شاعران و نویسندگان بگذارم»؛ کوشش ایشان در این راه چشم‌گیر و قابل‌اعتناست، زیرا نوشتن تاریخ ادبیات با این دیدگاه آن‌هم در محدوده کتابهای دبیرستانی تاکنون متداول نبوده است. اصولاً تاریخ ادبیاتهای ما در گستره ادب فارسی بیشتر به اطلاعات کتابشناسی و لغوی با ملاحظاتی درباره ترجمه احوال بزرگان منحصر می‌شود. ادوارد براون نخستین مستشرقی بود که تاریخ ادبیات ایران را در چهار جلد نوشت. هر چند بعضی نظریات او مغرضانه و غیر منطقی است ولی به هر روی او در این زمینه پیشگام بوده است. اکثر محققانی که بعدها در این زمینه کتاب نوشتند، گوشه چشمی هم به اثر براون داشته‌اند. متأسفانه بیشتر این کتابها فاقد تحلیل ادبی و تاریخی است و فقط به گردآوری پرداخته‌اند. (۵)

دکتر یاحقی در این کتاب کوشیده است تا از مرحله شرح حال نویسی درگذرد. موارد بسیاری را که در تاریخ ادبیاتهای پیشین - در دوره دبیرستان - فقط جنبه آماری داشت و حاصلش تنها فرسودن ذهن و بی‌زاری دانش‌آموز می‌شد، حذف کرده و راهی را بسته که قبلاً در مقطع دبیرستان مرسوم نبوده است. در عین حال مؤلف نتوانسته به آنچه در سر می‌پرورانیده، جامه عمل بپوشاند. آنچه او در این کتاب جستجو کرده، نیازمند است به احاطه ای کلی و سیال در ذهن و قدرت تجزیه و فصل‌بندی این کلیتهای ذهنی همراه با انسجام و نظم منطقی. اگر چنین کلیتی همچون جویباری آرام و ملایم از ذهن بر کاغذ می‌گذشت و گذرها و گذارها راه آن را بر نمی‌بست؛ تمامت کتاب هماهنگی و وحدتی را می‌یافت که بر انسجام ساختمان درونی کتاب در ذهن مؤلف دلالت می‌کرد.

از آن روی که مؤلف شیوه مشخص و واحدی برای نقد پیش رو نداشته، در بخشهای مختلف کتاب فرود و فرازهایی مشاهده می‌شود که از وحدت ارگانیکی و هماهنگی لازم برخوردار نیست. عوامل ظهور و غروب آثار و سبکها را چنان که باید توضیح نداده و به جریانهای باطنی و احوال درونی شاعران و نویسندگان، چگونگی قدرت تألیف و قریحه و نیروی عواطف و تخیلات آنان نپرداخته است؛ در نتیجه وقتی به بررسی سبک آثار می‌رسد با کلی‌گویی و آوردن صفاتی چون «نرم، لطیف، دلپذیر، شیوا، پاکیزه و در عین حال استوار و دلکش»، خود را از زحمت نقد و بررسی آنها خلاص می‌کند. مباحث کتاب پویایی و کیش چندانی ندارد و تحلیل گرایانه

میان موضوعات درسی این رشته از سالیان دراز همواره جای دو کتاب خالی بوده است: یکی تاریخ ادبیاتی که فراتر از شرح حال نویسی باشد؛ آن چنان که دانش‌آموزان را به شناخت دقیق شاعران و نویسندگان و آثار آنان راهنمایی کند و دیگر کتابی در زمینه نقد ادبی به طوری که شاگردان را به شناخت غث و سمین آثار نظم و نثر فارسی قادر سازد که متأسفانه هنوز جایش در میان کتابهای درسی این رشته در مقطع دبیرستان خالی است. (۳)

سرانجام در آذر ماه ۱۳۷۱ پس از چشم‌به‌راهی فراوان همچون سال تحصیلی گذشته (۷۱-۱۳۷۰)، بعد از گذشت سه ماه و ده روز کتاب تاریخ ادبیات سال دوم علوم انسانی، تألیف دکتر محمدجعفر یا حقی، به دست دانش‌آموزان شهر و دیار ما رسید. (۴) آنچه در این سطور از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، عرضه نکاتی است که ضمن تدریس این کتاب در سال تحصیلی گذشته و امسال و گهگاه مشورت با همکارانم - در جلسات آموزشی گروه ادبیات ناحیه پنج آموزش و پرورش مشهد - بدانها رسیده‌ام. بنابراین آنچه مطرح می‌کنم نه یک قضاوت شتابکارانه و صرفاً فردی است و نه قصد نادیده انگاشتن زحمات آن استاد فرهیخته در میان است. همچنین کوشش فرزانه‌گانی را که زیر نظر آقای دکتر غلامعلی حداد عادل به آرایه بندی کتاب همت گمارده‌اند، نمی‌توان نادیده انگاشت؛ سعیشان مشکور باد! امیدوارم از آنچه می‌نویسم جز رایحه صلاح و نیکخواهی به مشام نرسد. خوشبختانه بسیاری از اشکالاتی که در چاپ سال پیش (۱۳۷۰) وجود داشت، در چاپ جدید رفع و اصلاح شده است.

گذرها و نظرهایم به دوره عمده قابل تقسیم است: بخش اول بیشتر مربوط به متن کتاب و بعضی اصول کار مؤلف است و در بخش دوم ویراستاری و آرایه بندی کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد. غرض بنده از طرح این خردک نظریات و پیرایشها - با این بضاعت مزجات - این است که شاید در چاپهای بعدی آرایش بهتری از این کتاب به هم برسد که گفت: «آراستن سرو ز پیراستن است» و اینک آن گذرها و نظرها:

### بخش اول: متن کتاب و اصول کار مؤلف

#### ۱- میزان توفیق مؤلف در نقادی

مؤلف محترم در مقدمه کتاب (ص ۳) مرقوم داشته‌اند که

ابهام و درشتنکی و ناهمواری در نثر این کتابها پسندیده نیست. یکی از بارزترین ویژگیهای نثر معاصر، استواری، سختگی و روانی آن است؛ آن گونه نیست که گمان کنیم هر چه کلام نامفهوم تر و از تصور و تصدیق دورتر باشد، عمیق تر و خلّاق تر است! یادآوری نظر آقای شفعی کدکنی بی مناسبت نیست که در این باره می گوید: «اگر تاریخ ادبیات بخواهد به گونه علم در آید باید artistic device<sup>(۱۱)</sup> را بعنوان تنها هدف خویش شناسد». (۱۲)

خلاصه کلام آنکه نگاه مقلدانه مؤلف محترم به سنتهای پشت سر نهاده در سرزمین تاریخ ادبیات نویسی و نظر دوختن به سبک و سیاق این و آن سبب گردیده تا کمتر استقلال فکری و استواری کلک شیرین دکتر یا حقی را در این کتاب مشاهده کنیم. عبارتهایی در جای جای کتاب به چشم می خورد که دارای تعقید لفظی و معنوی است. از باب اختصار تنها به چند مورد ذیل بسنده می کنیم:

- (ص ۱۲ سطر ۱۴ و ۱۵) «مدایح انوری مشحون به اغراق و نمونه های بارز مبالغات دور از منطوق و در عین حال حاوی مضامین غرور انگیز ستایشی است ...» که مقصود از «مضامین غرور انگیز ستایشی» بدرستی مشخص نیست؛ آیا غرض این است که استادی انوری در آفرینش مضامین و معانی، قابل ستایش است و یا اینکه ستایشهای او از مدوح بسیار مبالغه آمیز است و در خواننده ایجاد غرور می کند.

- (ص ۱۳۸ سطر ۱۲) به این عبارت طولانی و تودرتو توجه فرمایید: «بیشتر از یک دهه از آخرین سالهای عمر مولانا در مصاحبت مرید وفادارش چلبی حُسام الدین به سرودن مثنوی گذشت. در این سالهای درخشان، که جلال الدین از دوری شمس اندکی قرار یافته بود، در واقع همه دانسته ها و یافته هایی که در بلخ و قونیه و حلب و دمشق و به عبارتی تمام فضای فرهنگ اسلامی آن روز، به ویژه مکتب پدرش سلطان العلماء و شاگرد برجسته او برهان الدین، فراهم آمده بود، در پرتو آن عشق سوزان و شهود عارفانه به معرفتی نوین بدل شده بود که در عین ارتباط به همه آن سرچشمه ها اینک به خود مولانا انتساب پیدا می کرد.»

- (ص ۱۵۳ سطر ۱۱) لطفاً فضای سینه و ششهای خود را پر از هوا کنید و عبارت در هم بیچ و هفت توی زیر را یک نفس بخوانید: «در آن روزها که این مصلح، در خانواده ای که پدران

نیست. (۶) شرح و توضیحات در مورد هر شاعر و نویسنده ای بر پایه همان کتابهای قبلی و البته با زبانی نسبتاً ادبی، بیان می شود.

تنوع چشم اندازها و گستردگی مباحث کتاب، تحقیق و تأمل بیشتری را در آفاق ادب فارسی طلب می کند، اما پراکنده نویسی و دراز کاریهای علمی از جمله تصحیح انتقادی تفسیر ابوالفتح رازی در بیست جلد به اضافه «تواتر اسفار بی اختیار»<sup>(۷)</sup> دیگر فرصت و فراغ خاطر را برای استاد باقی نگذاشته تا کلیت این کتاب را بر یک نسق به انجام برساند.

## ۲- سبک و شیوه بیان مؤلف

سخن وقتی در اذهان نفوذ می کند که به قول سکاکی با مقتضای حال مطابق باشد. بنابراین برای هر شاعر و نویسنده، آشنایی با احوال مخاطب لازم است تا رعایت مقتضای حال ممکن شود. (۸) «هر قدر شمار مخاطبان و پراکندگی آنها از جهت خصلتها و علایق فردی و اجتماعی بیشتر باشد، ابلاغ پیام فراخور حال دشوارترست». (۹)

اصولاً در نوشتن کتب درسی پاره ای قواعد و مبادی را که در این زمینه عام محسوب می شود به کار بست از جمله ترجیح تعبیر و واژه مانوس بر مهجور، احتراز از حشو و گزینش زبانی خاص و، خلاصه، اجتناب از هر آنچه خواندن کتاب را وقتگیر و شاق و یا ملال آور سازد. به این جهت زبان کتابهای درسی باید موجز و روان و از تعقید و ابهام برکنار باشد؛ همچنین روشن نبودن مرجع ضمیرها، عدم مطابقت فعل و فاعل، حذفهای بی قرینه لفظی یا معنوی از نفوذ کلام می کاهد. (۱۰)

به طور کلی نثر کتاب تاریخ ادبیات سال دوم ساده و هموار نیست. بعضی آرایه ها، عبارتهای مطمئن و تودرتو، لفاظی و حشو، تعقیدهای لفظی و معنایی، درست خواندن و فهمیدن را برای دانش آموز دشوار می سازد.

قابل توضیح است آنچه فهم قسمتهایی از این کتاب را برای دانش آموز ناممکن می سازد، دشواری مباحث و محتوای آن نیست بلکه تودرتویی مطالب و جملات مطوّل آن، سبب شده که یافتن اجزاء کلام و ادراک مقصود نویسنده بسادگی میسر نشود. اصولاً ساده نویسی باید به عنوان اصلی در نگارش کتابهای درسی به شمار آید. نسل جوان امروز پیچیدگی عبارتها و آرایه بندیهای غیر ضرور و حشوهای غیر ملیح را بر نمی تابد؛

او به تعبیر خودش «همه عالمان دین بودند»، در شهر نشاط انگیز شیراز دیده به جهان می‌گشود، یعنی در حوالی سال ۶۰۶ هجری، هنوز یورشگران مغول قلمرو زبان فارسی را آورد گاه تاخت و تازها و ویرانگریهای خود نکرده بودند. اما چند سال بعد یورش مغول کاملاً پیش بینی شده بود و این کودک بی آرام که از پدر، یتیم مانده و خاطره و محبت‌های از دست رفته وی شیراز را با همه جلوه و جمالش برای او ناگوار کرده بود و دامن تربیت نیای مادریش - که بنابر مشهور پدر قطب الدین شیرازی، دانشمند بلند آوازه سده هفتم هجری بود - هم نتوانسته بود خلا ناشی از فقدان پدر را پر کند، و دیگر با ایام جوانی و جهان جویی فاصله چندانی نداشت، به سفری دراز و پر خاطره و لبریز از تجربه و دانش اندوزی رهنمون شد و او که آموزشهای مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفته بود، در حدود سال ۶۲۰ هجری که دو - سه سالی از یورش مغولان به صفحات شرقی ایران می گذشت و به قول خود او، جهان چون موی زنگی آشفته و درهم افتاده بود، برای اتمام تحصیلات خود راه بغداد را در پیش گرفت، بویژه که در آن ایام اقلیم آرام فارس هم میدان تاخت و تاز پیرشاه، پسر محمد خوارزمشاه، شده بود.»

### ۳- ابتکار یا تقلید؟

از سویی، سعی هر محقق، و لو اندک، در زمینه های ادبی قابل تقدیر و ستایش است و از طرفی، طبق آراء منتقدان، امروزه تقریباً هیچ اثری منحصرأ از فکر و قلم امضا کننده آن تراوش نمی کند. بنابراین ابداع و ایجاد مطلق اگر بکلی نایاب نباشد، قطعاً کمیاب است. از این قرار در مطالعه هر اثری این سؤال از خاطر می گذرد که منبع الهام آن چیست؟ شارحان گذشته نیز شباهتهایی را که بین آثار می یافتند، خاطرنشان می کردند، متقدمان ما این نوع وامگیریها را بویژه در زمینه شعر با نامهایی همچون التباس، اقتباس، الهام، انتحال، تصرف، توارد و سلخ در کتب ادبی آورده اند. همچنین امروزه نیز نقد منابع (Critique de sources) یکی از مهمترین مباحث نقد انتقادی به حساب می آید. در این مورد نظر دکتر زرین کوب این است که: «اصولاً باید دانست که اقتباس، نتیجه غریزه و تقلید و حاصل درهم پیچیدگی روابط اجتماعی است از این رو در نكوهش آن مبالغه نباید کرد، آنچه در عالم هنر اهمیت دارد، ایجاد نمونه تازه، با رنگ و آهنگ بدیع است، خواه آن رنگ و

آهنگ سابقه داشته باشد یا بدون سابقه باشد ... ، با این حال اهمال و اغماض در این مساله خطرهای اخلاقی و اجتماعی بسیار در بر دارد زیرا مایه وقفه و رکود هنر و باعث ترویج طفیلی گری در ادبیات می گردد. جلوگیری از این هرج و مرج ادبی اولین وظیفه انتقاد است.» (۱۳)

تاریخ ادبیات سال دوم فاقد فهرست دقیق منابع است و در عین حال در پایان کتاب فهرست «منابع و مأخذ تکمیلی» را برای استفاده دبیران و دانش آموزان آورده اند که بیشتر حالت کلی دارد؛ در زیر نویس صفحات هم به هیچ کتاب به عنوان مرجع و منبع اخذ یا اقتباس ابدأ اشاره ای نشده است. نگارنده این سطور در حین مطالعه و مقایسه این کتاب با دیگر مأخذ در این زمینه، دریافت که مؤلف نتوانسته است از تاثیر پذیری بر کنار باشد؛ بویژه هنگامی که در عبور از گذرها و گذارها بر سر راه با کاروان حله (۱۴) و تاریخ ادبیات صفا (۱۵) قرار می گیرد، عنان اختیار از کف می دهد و حله های آنان را با تافته های خود در می آمیزد. اگر محقق یاریک بین و با حوصله، دامن از غوغای زندگی فراهم چیند و به گوشه کتابخانه ای فروخزد، می تواند به مناقش قلم از لابلای این کتاب عیناً عبارتهای کتب دیگر را به درکشد.

اگر گاهی نثر استاد ناهمگون، مبهم و مطنب می گردد همان جاهایی است که دلربایی کتاب ذهن و فکر ایشان را در می رباید و چون تلفیق و جفت و جور کردن عبارتها از سر شتاب صورت می گیرد، هنرمندانه و سازگار نمی افتد و نثر کتاب را پرتلاطم و موجدار می کند. مؤلف دقیقاً تحت تاثیر با کاروان حله قرار گرفته و به تقلید از آن، کتاب خود را به شیوه روایی نگاشته است.

دکتر یاحقی انگاری که کتاب با کاروان حله را به طور ناقص تلخیص کرده؛ آن چنان که بسیاری از مطالب ابتر و مبهم شده است. آقای زرین کوب در مسیری آرام و رام تمام نشیب و فرازهای زندگی و بازتابهای روحی بزرگان ادب کهن ایران را در قلم گرفته است و حتی به هنگام ضرور چون بیهقی گرد زوایا و خبایا گشته تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند، اما استاد یاحقی بعضی از این قسمتها را فرو نهاده و برخی را بر گرفته است؛ گویی با ظرافتی خاص، نرم و آهسته، همه شاعران منتخب خود را از پالونه تنگ روزگار ما عبور داده و آب تطهیر را بر سر آنان فرو ریخته و همه آنان را روسفید، راست بر پسند زمانه بر آورده

## ابوالفرج رونی

الف- (صفا): «قصائد او با تغزل آغاز نمی شود و جز چند مورد که با ذکر اوصاف طبیعت تشبیه قصیده کرده است، در بقیه موارد هم از آغاز به مدح مدح می پردازد ...» (ج ۲، ص ۴۷۱ و ۴۷۲)

ب- (یاحقی): «قصیده های او با تغزل شروع نمی شود و جز چند مورد وصف طبیعت بیشتر چکامه هایش با ستایش مدح آغاز می گردد.» (ص ۱۷)

## خیام

الف- (زرین کوب): «روزگار او روزگار غریبی بود. در نیشابور بین رافضی ها و اشعری ها تعصب و اختلاف خونین بود. حنفی ها و شافعی ها نیز دایم در نزاع بودند. در آن زمان مذهب اشاعره تقریباً هر نوع آزادی فکر را از بین برده بود ... محیط آلوده به تعصب و روح مذهبی خشک و قشری و بی گذشت آن عصر را در سیاست نامه خواجه نظام الملک می توان دید و آنجا «خواجه بزرگ» آشکارا تمام فرق مخالف و تمام عقایدی را که با آراء اهل سنت مغایرت دارد بشدت می کوبد و با نهایت صلابت همه را متهم به کفر و بد دلی می کند.» (ص ۹۶)

ب- (یاحقی): «روزگار خیام روزگار عجیبی بود. در نیشابور و شهرهای دیگر میان فرقه های متعصب و زاهد منش اشعری با شیعیان و معتزلیان اختلافهای پرستیزی بود. حنفی ها و شافعی ها با هم در نزاع بودند و تقریباً هر نوع آزادی و آزاد اندیشی از میان رخت بر بسته بود. محیط سیاسی آن روزگار هم آلوده به تعصب و قشری گری بود. نمونه آشکار این تعصبهای مذهبی و سیاسی را در سیاست نامه خواجه نظام الملک می توان دید. متعصبان، فلاسفه و حکما و حتی دانشمندانی همچون خیام را دهری و کافر قلمداد می کردند.» (ص ۹۵)

## سمک عیار

الف- (صفا): «سمک مردی عیار پیشه و دارای تمام خصائص اخلاقی و روحی عیاران است.

موضوع داستانهای تو بر توی این کتاب که البته اتصال کلی در همه آنها رعایت شده در کمال گیرایی و دلچسبی است ...» (ج ۲، صص ۹۸۸ و ۹۸۹)

ب- (یاحقی): «خود سمک هم مردی عیار پیشه و مظهر

می توانست او، اگر می خواست» (۱۶) تا در این کتاب، سبک و قلم خود را زنده و سرفراز نگه دارد و مستقل بیندیشد، اما کمندهای جاذبه نثر آقای زرین کوب ایشان را در چنبر استوار خود گرفتار کرده و قوه ابتکار و رمق قلمش را در ربوده است. از این رو تقلید و بدل کاری چون آفت بزرگی راه را بر ابتکار و تازه جویی او بسته است. در ذیل از باب نمونه به مقایسه قسمتهایی از تاریخ ادبیات سال دوم علوم انسانی با دو کتاب تاریخ ادبیات در ایران و بویژه با کاروان حله اکتفا می کنیم و خوانندگان محترم را لاقلاً به مقابله و مقایسه بخشهایی از آن کتاب با این دو فرا می خوانیم.

## رشید و طواط

الف- (صفا): «روزی در مجلس اتسز بحث و مناظره ای میان علما در گرفته بود، رشید در آن مجلس حاضر بود، در مناظره و بحث تیز زبانی آغاز کرده و دواتی پیش او نهاد بود. اتسز در او نگریست و از روی ظرافت گفت دوات را بر دارید تا معلوم شود از پس دوات کیست که سخن می گوید! رشید دریافت، برخاست و گفت: المرءُ بِأَصْغَرِيهِ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ! (ج ۲ ص ۶۲۹)

ب- (یاحقی): «روزی در مجلس اتسز خوارزمشاه مناظره ای علمی میان علما در گرفته بود، رشید در آن مجلس حاضر بود و در بحث تیز زبانی آغاز کرده بود. پیش او دواتی بود. اتسز در او نگریست و از روی ظرافت گفت: آن دوات را بردارید تا معلوم شود پشت آن دوات کیست که سخن می گوید. رشید نکته را دریافت؛ برخاست و گفت: المرءُ بِأَصْغَرِيهِ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (مرد را با دو عضو کوچکش می شناسند: دلش و زبانش)». (ص ۸)

## مسعود سعد

الف- (زرین کوب): «وقتی به زندان می رفت چهل سال بیشتر نداشت و هنوز یک تار مویش سفید نبود اما آن روز که از زندان بیرون می آمد بیش از شصت سال از عمرش می گذشت و دیگر یک موی سیاه نداشت.» (ص ۷۸)

ب- (یاحقی): «زمانی که مسعود در سن چهل سالگی به زندان می رفت حتی یک تار مویش هم سفید نبود و اینک که پس از بیست سال از زندان رهایی می یافت، حدود شصت سال از عمرش می گذشت و دیگر یک موی سیاه هم نداشت.» (ص ۱۹)

#### ۴- تلخیص‌های ناقص

خلاصه نویسی برای خود راه و رسمی خاص دارد و تلخیص یک کتاب یا مقاله هنگامی کامل و سودمند است که جامع الاطراف باشد، زیرا در بعضی نوشته‌ها اگر جزیی حذف و مطلب کوتاه شود، معنی ناقص و مبهم خواهد شد. در خلاصه کردن حذف هیچیک از مطالب اصلی جایز نیست، زیرا گاهی ممکن است حذف یک بخش اصلی از مطلب، نوشته‌ای را بکلی از ارزش تهی سازد و یا مسیر حکم را درباره آن یکباره عوض کند<sup>(۱۷)</sup>... بنابراین باید مواظب بود که حذف پاره‌ای از جزئیات سبب آشفتگی در نظریات یا اندیشه‌های دانشمندان و صاحبان آثار نگردد. خلاصه کننده باید ابتدا مطلب را به طور دقیق بخواند و آنگاه به این کار اقدام کند. همچنین لزومی ندارد که روش نویسنده اصلی را در نگارش جمله‌ها و نوع بیان کنیم.

دکتر یاحقی در تألیف تاریخ ادبیات خود گهگاه عبارتهایی را عیناً از کتابهای دیگران بر می‌گیرد و بدون توجه به پیش و پس عبارت و همچنین بی اشاره به مآخذ و حتی استفاده از گیومه، آنها را در لابلای نوشته خود به کار می‌گیرد، عدم توجه ایشان به مفهوم و متن اصلی و بر گرفتن بخشی از عبارت یا معنا سبب می‌شود که گاه معنی و مطلبی به صورت ناقص و مبهم در آید و حتی با موضوع و مآخذ اصلی مغایر باشد. تنها به چند مورد از این مقوله اشاره می‌شود:

الف- در صفحه ۳۴ کتاب در مورد خاقانی نوشته اند: «در زادگاه وی، که شهری کوچک بود و در آن همگان او و پدر و مادر بی چیز و گمنامش را می‌شناختند، هنر درودگر زاده جوان خریداری نداشت و همین خواربها و دلتنگیها بود که در دل شاعر جاه طلب شروان جمع می‌شد و وجود او را می‌آزرد. بنابراین، جای شگفتی نیست که این عقده در شعرش به صورت انفجاری از بدگویی و ناسزا در حق زمانه ناسپاس و مردم هنر ناشناس آن ظاهر گردد و رشک وی را نسبت به شاعران مرقه گذشته، به ویژه عنصری، برانگیزد. چنان که هم تخلص شعری پر شکوه او (یعنی خاقانی)، و هم زبان سنگین و پر پیچ و سرشار از فضل فروشی و خود نمایی وی از نگاه یک ناقد روان شناس می‌تواند پاسخی باشد به همه آن کمبودها و تنگدلیها.» که عیناً مطابقت دارد با آنچه در صفحه ۱۴۰ با کاروان حله آمده، با این تفاوت که در آن کتاب هر یک از فعلها

تمام ویژگیهای روحی و اخلاقی و فرهنگی عیاران در روزگار گذشته است. داستانهای تو در توی کتاب، که ربط و اتصال کلی در همه آنها مراعات شده، در کمال گیرایی و دلپذیری تنظیم شده است... (صص ۵۶ و ۵۷)

#### امیر خسرو دهلوی

الف- (زرین کوب): «وقتی دهلی به دست جلال الدین خلجی افتاد خسرو ندیم خاص و یارغار سلطان شد و عنوان امیری یافت. این پادشاه که خود شاعر هم بود در حق خسرو محبت بسیار کرد. چنان که برادر زاده اش سلطان علاء الدین هم درین باب از او کم نیاورد. خسرو این دو سلطان را ستایش‌ها کرد و دو کتاب تاج الفتوح و خزاین الفتوح را نیز در باب فتوحات آنها پرداخت.» (ص ۲۲۴)

ب- (یاحقی): «زمانی هم که دهلی به دست جلال الدین خلجی افتاد، خسرو همدم و یارغار سلطان شد و از او عنوان «امیری» یافت و به «امیر خسرو» معروف گشت. این پادشاه، که خود شاعر و ادب دوست بود، در حق امیر خسرو محبت بسیار داشت. خسرو هم دو کتاب خود، تاج الفتوح و خزاین الفتوح، را در باب فتوحات او و برادر زاده اش علاء الدین- که او هم به امیر خسرو نکویها کرده بود- پرداخت.» (ص ۱۷۲)

همچنین دکتر یاحقی در این تألیف خود، برای هر شاعری عنوان و صفتی آورده است که می‌تواند شاخص تمام یا گوشه‌ای از زندگی و تفکر آن شاعر باشد و این نیز یکی از امتیازات کتاب در مقایسه با تاریخ ادبیات سالهای گذشته است؛ اما توضیحاً عرض می‌شود در این مورد نیز حق تقدم و ابتکار با استاد زرین کوب است. در ذیل به مقایسه این نوع نامگذاریها برای شاعران، در دو کتاب با کاروان حله و تاریخ ادبیات سال دوم علوم انسانی می‌پردازیم:

| یاحقی                               | زرین کوب                 |
|-------------------------------------|--------------------------|
| انوری، پیامبر ستایشگران             | انوری، پیامبر ستایشگران  |
| مسعود سعد و شعر حبسیه               | مسعود سعد، شاعر زندانی   |
| سنایی، شوریده‌ای در غزنه            | سنایی، شوریده‌یی در غزنه |
| نظامی، فرمانروای قلمرو داستان سرایی | نظامی، داستانسرای گنجه   |
| عطار شیخ نیشابور                    | عطار، پیراسرار           |
| خیام و ترانه‌های فلسفی              | خیام، پیر نیشابور        |
| سعدی، فرمانروای ملک سخن             | سعدی شیخ شیراز           |
| امیر خسرو، طوطی زبان آور هند        | امیر خسرو، طوطی هند      |

دانش نیازمند نیست؟

ج- همچنین به دو نمونه زیر توجه فرمایید:

۱- «بخش عمده دیگری از اشعار انوری قطعات اوست و از این حیث باید او را پیشگام ابن یمین، شاعر قطعه سرای عصر سربداران، دانست. مضمون قطعات انوری مدیح، خواهشگری، بد زبانی و هجاگویی است و در مجموع او را آدمی ناراحت و ناراضی و تند مزاج می‌نمایاند که گاهی برای کبوتر خود ارزن گدایی می‌کند و گاهی از تنگ نظری و لثامت ممدوح بر آشفته می‌شود و تیغ زبان به هجو او دراز می‌کند و وقتی هم که ناداری و درماندگی امان او را می‌برد، از مناعت طبع و آزادگی و شرافت نفس انسانی سخن در می‌پیوندد.» (تاریخ ادبیات سال دوم، ص ۱۳)

۲- از این گذشته در نظم قطعات نیز انوری شهرت بسیار یافته است. بعضی از این قطعات البته جنبه اخلاقی دارد اما غالبشان یا در مدح و تقاضاست و یا در هجو. در قطعات اخلاقی با آزادی تمام از قناعت و مناعت سخن می‌گوید. قناعت را کیمیای واقعی می‌خواند و از آلودگی به منت کسان اجتناب را لازم می‌شمرد اما خود او که در واقع شاعری را وسیله کدیه می‌شناسد این اندرزاها را مخصوصاً در موقعی که گرفتار حاجت است زودتر از دیگران فراموش می‌کند، برای اندک مایه چیز دست تقاضا پیش می‌آورد و شعر نزد این و آن می‌فرستد. از این یک برای مزغ خود ارزن می‌خواهد از آن دیگر برای گوسپند و اسب خویش جو و گاه می‌طلبد...» (با کاروان حله، ص ۱۳۲)

مقایسه دو متن فوق نشان می‌دهد که دکتر زرین کوب روح مطلب را با زبانی ساده و رسا بیان کرده و همچنین در آغاز به قطعات اخلاقی انوری پرداخته است، در حالی که دکتر یاحقی در پایان عبارت به طور مبهم به این نوع قطعات اخلاقی وی اشاره کرده و از توضیح آن در گذشته است.

#### ۵- شاهد مثالها و نمونه های تکراری و کلیشه ای

مؤلف محترم پس از شرح حال هر شاعر یا نویسنده، نمونه هایی عرضه کرده است تا دانش آموزان با سبک و سیاق آثار بزرگان ادب فارسی کم و بیش آشنا شوند. البته چنین گزینشهایی به ذوقی سلیم و فرصتی فراخ و خاطری آسوده نیازمند است تا بتوان از میان گلزارهای ادب فارسی زیباترین و

و ضمیرها در جای خود نشسته است. آقای یاحقی در عبارت فوق در چاپ سال تحصیلی گذشته (۱۳۷۰) به جای فعل «جمع می‌شد»؛ فعل «عقده می‌شد» را آورده بودند که عین عبارت آقای زرین کوب است، اما چون ظاهراً به تریز قبای ترکمان پارسی گوی برخورده و از این که دکتر یاحقی- به تقلید از آن استاد خاقانی را به داشتن «عقده حقارت» منتسب کرده، بر آشفته و از سر تعصب و حمایت، زبان به شکوه و شکایت گشوده اند؛ ایشان هم در چاپ ۱۳۷۱، برای ملاحظه احساسات دانش آموزان و دبیران محترم آذری و کاستن رنجش آنان فعل «عقده می‌شد» را به «جمع می‌شد» تغییر داده اند. این تغییر سبب شده تا در سطر بعد که «این عقده» را به کار برده اند، بدون مرجع باقی بماند، زیرا قبلاً سخنی از «عقده» به میان نیاورده اند. همین اشکال در صفحه ۳۳۵، سطر ۳ که «عقدها» را تبدیل به «تنگدلیها» کرده اند، وارد است. چنین تصرفاتی که از سر شتاب صورت می‌گیرد، سبب تعقید و پریشانی عبارت می‌شود. وقتی خواننده به مقایسه متن دو کتاب سابق الذکر بپردازد، بخیه بر روی کار می‌افتد.

ب- در ذیل، نخست یک عبارت از دو کتاب فوق را در مورد انوری می‌آوریم و سپس مورد اشکال را مطرح می‌کنیم:

۱- «... او در مدرسه های نیشابور و توس درس خواند، اما از آنچه در مدرسه یاد گرفته بود بهره چندان نیافت؛ زیرا که ذوق شاعری او را به ستایشگری- که در آن روزگار هنوز بازار گرمی داشت- کشانید. پیش از آن که به خدمت سلطان سلجوقی در آید...» (تاریخ ادبیات دوم، ص ۱۰ و ۱۱)

۲- «... و گفته اند در مدرسه نیشابور درس خواند اما میراث پدر را در کار شاهد و شراب صرف کرد و خیلی زود شاعری را وسیله ای برای معیشت ساخت. از این رو بود که از آنچه در مدرسه حاصل کرده بود چندان بهره نیافت. نه فقیه و قاضی شد و نه طبیب و حکیم. ذوق شاعری که داشت سالها قبل از آن که به خدمت سنجر بپیوندد او را مشتاق خدمت سلطان کرده بود.» (با کاروان حله، ص ۱۳۶)

از متن اخیر بخوبی در می‌یابیم که چرا انوری از آنچه در مدرسه حاصل کرده بود بهره چندان نیافت، زیرا بلافاصله نویسنده می‌افزاید چون فقیه و قاضی و طبیب و حکیم نشد، اما در تلخیص مبهم دکتر یاحقی این سؤال مطرح می‌شود که چرا انوری نتوانسته از دانش مدرسه ای خود بهره برد، مگر شاعری به

بهترینها را برگزید. چه بسیار لطایف حکمی و مضامین نغزی که هنوز در لابلای دیوانها و آثار منشور ادبی ما وجود دارد که سزاوار است جوانان برومند ایران اسلامی آنها را بخوانند و بدانند. متأسفانه دکتر یاحقی بدون توغّل و حتی تورق متون بعینها همان مثالها و نمونه‌هایی را در تاریخ ادبیات خود آورده است که دهها سال پیش استادان و حکم‌گزاران ملک ادب فارسی همچون بهار، فروزانفر، همایی و شفق در آثار و گزیده‌های خود آورده‌اند.

توضیحاً عرض می‌شود هر چند از انتخاب بعضی اشعار و نمونه‌ها گزیری نیست زیرا همه ذوقهای سلیم در طول قرن‌ها، آنها را جزو شاهکارهای ادب فارسی به شمار آورده‌اند، اما با اهلیت و ذوق و بصیرتی که در استاد یاحقی سراغ داریم- در صورتی که وزارتخانه هم فتوت می‌نمود و خساست و سخت‌پنجه‌گری نمی‌کرد- اگر از سر تأمل و با دیدگاهی نوترک در میان بوستانهای ادب فارسی جان و تن یله می‌کرد، بی شک دامن از گل‌های رنگین تری پر می‌کرد هدیه اصحاب را.

همچنین این نکته نیز قابل توجه است که وقتی تاریخ ادبیاتهای مفصل و در خور دانشگاه را خلاصه می‌کنیم و کتابی مناسب دانش آموزان می‌نویسیم، ناگزیر هستیم که در نمونه‌ها و شاهد مثالهای آن نوع کتابها هم تجدید نظر کنیم و ضمن ساده نویسی، شعرها و نثرهایی را گلچین کنیم که برای اینان مناسبتر است.

اگر در چاپهای بعدی چنین تأملی صورت گیرد، بی تردید به حلاوت و جذابیت کتاب می‌افزاید و دانش‌آموزان را به خواند متون و آثار گذشتگان دل‌بند و راغب‌تر می‌کند. به عنوان نمونه در معرفی کتاب *سمک عیار (تاریخ ادبیات دوم)*، ص ۵۶ و ۵۷) اگر به جای آوردن شاهد مثال از مقدمه آن کتاب- که عیناً از تاریخ ادبیات (ج ۲، ص ۹۹۱) رونویسی شده است- به اصل کتاب مراجعه می‌گردید و قسمتی از متن دلکش آن ارائه می‌شد، رغبت و میل جوانان را به خواندنش بر می‌انگیخت و دیگر به تأکید مؤلف (ص ۵۷) برای مطالعه این کتاب نیاز نبود.

### ع- برکه بهتر یا که دریا ای شفیق!

مورد دیگری که قابل بررسی است کیفیت ارجاعها و مآخذ این تألیف است. عدم مراجعه مؤلف به منابع و سرچشمه‌های اصلی و بسندگی به منابع دست دوم و آماده، سبب پیدایی

نقایص بی شمار در کتاب شده است. مؤلف محترم به جای آنکه در دریاهای ژرف و فراخ ادب فارسی غواصی کند، سر و تن در گنداب برکه‌ها و آبخوست‌ها فرو خوابانده است.

توضیح اینکه در فاصله سالیان دراز از عهد آن پدربان فرهیخته ماضی تا دوره این پسران فرزانه، بسیاری از متون ادب فارسی- منظوم و منثور- به شیوه‌ای انتقادی، تصحیح و به زیور طبع آراسته گردیده است که بی شک از چاپهای مشوش و غیر علمی گذشته معتبرتر می‌باشد. ضبط بسیاری از نمونه‌هایی که در این کتاب دکتر یاحقی به عنوان شاهد مثال آمده با آنچه در چاپهای جدید انتقادی و منابع اصلی آمده، متفاوت است.

مؤلف محترم با آنکه زیر نویس صفحات کتاب را با آخرین و جدیدترین تصحیحات آثار هر شاعر و نویسنده- برای آگاهی معلم و متعلم- بیاراسته؛ متأسفانه خود با میانبردن راه و استفاده از منابع دست دوم و گزیده‌ها، کوتاه‌ترین مسیر را برگزیده است و چون این قماش مجموعه‌ها و خلاصه‌ها معمولاً از روی یکدیگر رونویسی شده، اشتباهات و سهوها نیز تکثیر و کتابت شده است. بدین سبب کتاب تاریخ ادبیات دکتر یاحقی هم از چنین خطاهایی بر کنار نمانده است. وقتی راز به روز می‌افتد که پژوهنده از راه مقایسه و مقابله در می‌یابد همان خطاهایی- حتی غلطهای چاپی- که به تالیفات آنان راه یافته، عیناً در کتاب ایشان هم تکرار شده است.

بر مؤلف محترم فرض است که- انشاء الله- در چاپهای بعدی یکی از شاگردان آموخته خود را، همچنان که شیوه بسیاری از اساتید شتابکار است! موظف گردانند تا به مقایسه دقیق نمونه‌ها و شواهد کتاب با منابع اصلی و تصحیح شده پردازد و درست‌ترین نمونه‌ها و شعرها را از سرچشمه‌ها و آبشخورهای اصلی برگزیند و از استفاده منابع دست دوم روی برتابد. در ذیل تنها به چند مورد از آن سهوها و اختلافها اشاره می‌کنم:

- (صفحه ۵، سطر ۱۰ به بعد) سه بیت از عبدالواسع جبلی را در کتاب خود آورده‌اند که دو بیت آن چنین است:

نه در صدور تملق کنم زیهر طمع

نه گویم از جهت مال مدحت ارذال

کنم به گوشه خالی کفایت از دنیا

کنم به توشه خالی قناعت از اموال

ترتیب و ضبط آن در دیوان جبلی (۱۸) به این صوت است:

تورزم از قبیل جاه خدمت اعیان



نگویم از جهت مال مدحت ارذال  
نه در صدور تملق کنم زبهر طمع  
نه از ملوک مذلت کشم زبهر منال  
کنم به گوشه خالی کفایت از دنیا  
کنم به توشه حالی قناعت از اموال  
- (صفحه ۶، بیت ۵) بیتی از یک قصیده عبدالواسع جبلی  
چنین آمده است:

با این همه که کبر نکوهیده عادتست  
آزاده را همی زتواضع رسد بلا

در دیوان وی به جای «همی»، «همه» ضبط شده است.  
- (صفحه ۱۴) ضبط اکثر ابیات انوری در این قصیده که  
تحت عنوان «نامه اهل خراسان» آمده با آنچه در دیوان وی (۱۹)  
مندرج است، مطابقت ندارد. از جمله در بیت سوم به جای  
«غریبان»؛ «عزیزان» و در بیت هفتم به جای «خیری»؛ «چیزی»  
آمده است.

- (ص ۱۵) برای ارائه توصیفهای ساده انوری، شعری را  
با عنوان «بزمگه نوروژی» آورده اند که با آنچه در دیوان اوست،  
اختلاف دارد. در بیت هشتم کتاب به جای «ساعد شاخ»؛  
«شاهد باغ» آمده و عجیب این که در هیچیک از نسخه بدل‌های  
آقای مدرس رضوی «شاهد باغ» نیامده است؛ فقط در بعضی  
نسخ به جای «شاخ»؛ «باغ» آمده است. این چنین اختلافهایی در  
قطعه دیگر انوری (ص ۱۶) موجود است.

- (صفحه ۴۰، بیت ۳) در قصیده‌ای از خاقانی در سوگ  
فرزندش رشید الدین، بیتی چنین آمده است:  
به جهان پشت مبنید به یک صدمت آه  
مُهره پشت جهان یک زدگر بگشایید  
از مصراع اول بیت فوق یک «واو» افتاده است. ضبط این  
مصراع در کلیات اشعار خاقانی (۲۰) چنین است: «به جهان پشت  
مبنید و به یک صدمت آه»

- (صفحه ۷۹، سطر ۳) در نمونه‌ای از نثر کلیله و دمنه  
عبارتی چنین آمده است: «... و هر کس در میدان بیان بر اندازه  
مجال خویش قدمی گذارده اند...»، ضبط «گذارده اند» در  
تصحیح مجتبی مینوی (۲۱) با «زاه» به صورت «گزاردن» درج  
شده است. همچنین این نمونه از مقدمه کلیله و دمنه آن چنان که  
دکتر یاحقی گفته، نیست بلکه از دیباچه کتاب است که در  
صفحه ۲۵ کلیله و دمنه آمده است.

- (صفحه ۸۸) آنچه از باب هشتم گلستان - در آداب  
صحبت - نقل شده دو قسمت مجزا از هم است که مؤلف آنها را  
از هم جدا نکرده، بلکه به دنبال هم آورده است. اگر این دو  
بخش را با «ستاره» از هم جدا می‌کردند، بهتر بود. همچنین  
ترتیب و توالی این دو قسمت در گلستان - به تصحیح دکتر  
یوسفی - برعکس است. یعنی عبارت: «خلعت سلطان اگر چه  
عزیز است... لا اقل دو صفحه پیشتر از عبارت: «اجل کاینات  
از روی...» قرار دارد.

- (صفحه ۱۰۶) شعری که به عنوان نمونه حدیقه الحقیقه  
سنایی در کتاب آمده با آنچه در تصحیح محمد تقی مدرس  
رضوی درج شده، تفاوت دارد و توالی ابیات کتاب در مقایسه  
با متن حدیقه بسیار مشوش و نابسامان است. چون توضیح همه  
آن موارد زمانگیر و موجب ملال می‌شود، فقط به چند مورد از  
اختلاف ضبطها اشاره می‌کنم. در حدیقه به جای «تن»؛ «دل» و  
به جای «دل بگیراند»؛ «ریوگیراند» و به جای «آزپی»؛ «آزدر»  
آمده است.

- (صفحه ۱۴۳، بیت ۱) یکی از ابیات غزل مولوی تحت  
عنوان «آرزو» چنین درج شده است:  
و آن دفع گفتنت که بروشه به خانه نیست / و آن ناز و  
بازتندی دربانم آرزوست

ضبط مصراع دوم درست به نظر نمی‌رسد و افتادگی یک  
«واو» بعد از «باز» هر چند به وزن شعر که «مفعول فاعلات  
مفاعیل فاعلن» است، لطمه‌ای وارد نمی‌کند - در صورتی که به  
حالت اضافه بخوانیم - اما معنای مصراع را دچار اشکال  
می‌کند. ضبط مصراع دوم در دیوان غزلیات شمس تبریزی به  
صورت: «و آن ناز و باز و تندی دربانم آرزوست» می‌باشد.  
توضیح این که در ترکیب «ناز و باز»؛ «باز» از اتباع «ناز» و  
مهمل است و معنی ندارد. به چنین کلماتی در اصطلاح ادب  
اتباع (۲۲) گویند. مولوی «ناز و باز» را در دیوان کبیر (به تصحیح  
فروزانفر، ج ۱، بیت ۴۱۰۸) چنین آورده است:

هر یکی با ناز و باز و هر یکی عاشق نواز  
هر یکی شمع طراز و هر یکی صبح نجات (۲۳)

- (صفحه ۱۶۷، سطر ۱۰) بیتی از یک قصیده سعدی چنین  
آمده است:

سال دیگر را که می‌داند حیات  
یا کجا رفت آن که با ما بود یار

در متن قصاید سعدی «یار» به صورت «پار» با سه نقطه درج شده است که درستتر می‌نماید، بویژه که در برابر «سال دیگر» قرار گرفته و تضاد با آن را نشان می‌دهد.

#### ۷- زیر نویسها و توضیحات پاورقی

هر نوع شرح و توضیحی که در حل شواهد شعری و فهم موارد دشوار به دانش‌آموزان و حتی مدرسان کمک برساند، مغتنم و مفید است. کوشش دکتر یاحقی در توضیح بعضی لغات و تعبیرات و اشارات خالی از فایده نیست. در ضمن مطالعه به چند نکته در زیر نویس صفحات کتاب برخوردیم که به نظر بنده ناصواب نمود. باز گفتن و درج آنها شاید سودمند باشد تا اگر مورد قبول افتد، در چاپهای بعد تصحیح شود و الاً فلا:

- (صفحه ۵، سطر آخر) بیتی از عبدالواسع جبلی چنین

آمده است:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا  
وز هر دو نام مانند چو سیمرغ و کیمیا

و سپس در زیر نویس شماره ۵ همان صفحه «کیمیا» را چنین معنی کرده‌اند: «یکی از دانشهای پنهانی (خفیه) که مدعی بودند می‌توان از طریق آن اجسام پست را به اجسام قیمتی و ارزشمند تبدیل کرد.» در فرهنگ فارسی دکتر معین ذیل این واژه چند معنی درج شده که مؤلف محترم بدون توجه به مفهوم بیت و دیگر معانی، اولین معنی مذکور را از آن انتخاب کرده و در زیرنویس کتاب آورده است؛ در صورتی که معنی بیت بابا دو معنی «کیمیا» که در آن فرهنگ درج شده، درستتر می‌نماید: «ماده‌ای که به وسیله آن اجساد ناقص را به کمال رسانند؛ اکسیر». توضیح آن که دو چیز ناپاب و دست نیافتنی که در این بیت «مروّت» و «وفا» به آنها تشبیه شده است همان «سیمرغ» پرنده افسانه‌ای و «اکسیر» می‌باشد.

- (صفحه ۶۹، زیر نویس ۲) جمله دعایی: «تَابَ اللَّهُ

عَلَيْهِ» را «خداوند او را توبه دهد» معنی کرده‌اند که این معنی عیناً در جلد چهارم فرهنگ معین در بخش «ترکیبات خارجی» درج است. لازم به یادآوری است که فعل «تَاب» در مورد مخلوق با «الی» و برای خداوند متعالی با «علی» متعدی می‌شود؛ همچنان که مثلاً برای مخلوق در آیه ۸ سوره تحریم (۶۶): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» و برای خالق

در آیه ۳۷ سوره بقره (۲) فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ آمده است. بنابراین هر چند ترجمه دعایی سابق الذکر معناراً می‌رساند و تحصیل حاصل است؛ اما اگر آن را به صورت «خداوند توبه او را قبول کناد» معنی کنیم، مناسبتر و فصیح‌تر خواهد بود.

- (صفحه ۸۸، زیر نویس ۴) واژه «خلقان» را در عبارت: «خلعت سلطان اگر عزیز است جامه خلقان خود از آن به عزّت تر»، «کهنه، فرسوده» معنی کرده و مفرد انگاشته‌اند. این توضیح لازم می‌نمود که: «خلقان» جمع خَلَق است ولی در فارسی به صورت مفرد به کار می‌رود، چنان که در اینجا صفت «جامه» قرار گرفته است. (به نقل از گلستان سعدی به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۵۴۳)

#### ۸- عدول از راه و رسم متداول در استناد به منابع و

مأخذ

چند مورد ذیل عنوان فوق را قابل طرح و تذکر می‌کند:

الف- ارجاع به هر منبع و ماخذی با توجه به نوع آن (کتاب، مجله، مجموعه و ...) تفاوت‌های اندکی دارد، اما در همه آنها علاوه بر رعایت امانت علمی، صرفاً هدایت خوانندگان مسورد نظر است. بدان جهت که ارجاع خالی از هر نوع تعارف و تکلف باشد، حتی القاب و عناوین (دکتر، استاد، مهندس ...) از جلو نام مؤلف یا مصحح حذف می‌شود. (۲۴) بنابراین شایسته نیست محقق در ضمن ارجاع دادن به تبلیغ و تمجید از کتابی بپردازد و یا آن را به تعریض از نظر بیندازد.

مؤلف محترم در زیر نویس بعضی از صفحات کتاب تاریخ ادبیات سال دوم (مانند صفحات ۵۵، ۶۰، ۶۳، ۸۸) از حدود متعارف خارج شده و به تبلیغ و جانبداری غیر ضروری بعضی کتابها پرداخته است. اصولاً زیر نویس صفحات کتاب بویژه از نوع درسی اش، جایی مناسب برای نقد و بررسی کیفیت تصحیحات و تمجید از مصححان و محققان نیست، هر چند که اظهار نظر مؤلف در مورد کتاب یا شخصی صائب و بحق هم باشد. خلاصه اگر لااقل عرصه کتابهای درسی را از حنجالهای تبلیغی و زد و بندها فرهنگی و یارگیریهای مصلحتی بر کنار بداریم، کاری بس زیبنده و مستین است! بی‌غش و بی‌پسرایه‌ترین نوع ارجاع، در زیر نویس صفحه ۱۲۰ این کتاب

آمده است.

ب- مؤلف محترم در زیر نویس های کتاب به هنگام معرفی بعضی تصحیحات، نخست اسم کوچک و سپس نام خانوادگی یا شهرت مصحح مورد نظر آورده است. نام «وحید دستگردی» در زیر نویس صفحات ۲۹ و ۱۱۰- به ترتیب- به عنوان مصحح دیوان جمال الدین اصفهانی و خمسة نظامی آمده است. خواننده نا آشنا چنین می پندارد که نام کوچک آن محقق گرامی «وحید» و نام خانوادگی اش «دستگردی» می باشد؛ در حالی که اسم کوچک ایشان «حسن» بوده است.

ج- همچنین با وجود آنکه در پایان کتاب فهرست منابع و مآخذ تکمیلی را برای استفاده بیشتر دبیران و دانش آموزان علاقه مند آورده اند، اما بدرستی و وضوح به جدا سازی منابع مورد رجوع خود از مآخذ تکمیلی- که ظاهراً ویژه شاگرد و معلم است- نپرداخته اند. خلاصه اگر استاد در مقدمه یا در فهرست پایانی کتاب به نوع و میزان استفاده از دیگر کتابها، شیوه تلخیص و نقل به مفهوم از آنها- دست کم- اشاره می فرمودند، هم براننده مقام ایشان بود و حفظ امانتداری می شد و هم زبان و قلم بی پروایان خیره و هوشمند (ر. لک: مجله آدینه، نوروز ۱۳۷۱، شماره ۶۸ و ۶۹، صص ۲۶-۲۵) را می بست.

د- تا به حال در کتابهای دبیرستانی و حتی گزیده های دانشگاهی رسم نبوده است که مؤلف شماره صفحه و مشخصات کامل کتابی را که نمونه ای از آن برگرفته، مشخص کند. این نقص که بر خلاف راه و رسم کار تحقیق و محقق پروری است، سبب می گردد تا خوانندگان مشتاق نتوانند دنباله مطلب مورد نظر خود را در مآخذ اصلی و بویژه در گستره و بخش منابع منثور باسانی بیابند. گویی مؤلف و گزیده نویس که باید واسطه ای بین منابع اصلی و خواننده باشد، چندان تمایلی ندارد که خواننده و پژوهنده را به سرچشمه های اصلی هدایت کند. از این روی تداول بدل سازی و گزیده های رنگارنگ و فریبنده روزگار ما سبب شده است تا بیشتر دانش آموزان و دانشجویان- و اگر حمل بر گستاخی نشود استادان هم- آسان طلب و رایگان خوار پرورده شوند. به طور مثال در صفحه ۶۱ کتاب تاریخ ادبیات دوم نمونه ای از تفسیر کشف الاسرار تالیف ابوالفضل رشید الدین مبیندی و همچنین در صفحه ۶۳ متنی از تفسیر بیست جلدی روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

شیخ ابوالفتوح رازی درج شده است. پیدا کردن دنباله مطلب، بدون آگاهی بر شماره جلد و صفحه در چنین کتابهایی بویژه برای خواننده مبتدی اما کنجکاو بسیار دشوار و شاید غیر ممکن باشد.

بدین جهت پیشنهاد می شود با همه ناهمواریهای این کار، بر خلاف رسم گذشتگان، در تالیفات و گزیده های دانشگاهی و همچنین کتابهای دبیرستانی و از جمله تاریخ ادبیات به این مهم توجه شود. این کار علاوه بر تحریک و تشویق خوانندگان به تحقیق و تفحص، سبب می شود که مؤلف و گزینشگر مجبور شود نمونه ها و شواهد خود را از لابلای متون دست اول بیرون کشد و از ذکر نمونه های تکراری دیگران دست بکشد.

## بخش دوم: ویراستاری و آرایه بندی کتاب

### ۱- صفحه آرایی و طراحی

در جهان امروز، صنعت چاپ و هنر کتاب آرایی تحولی شگرف یافته است و در ممالک پیشرفته دنیا شیوه های متنوعی برای چاپ هر چه بهتر و مناسبتر کتابها به کار می برند؛ بویژه اگر پای کودکان و جوانان در میان باشد. باید اذعان کرد که آرایش و کیفیت چاپ جدید تاریخ ادبیات (۱۳۷۱) نسبت به چاپ سال ۱۳۷۰ تفاوتی چشمگیر یافته و به جذابیت صوری آن افزوده شده است و به طور کلی می توان گفت که صفحه آرای کتاب- خانم ناهید فاریان- به مشاطگی به گره زار طره این نو عروس، دستی فرو کشیده و رخسار نه چندان دل آرام کتاب را با گلگونه های خویش بیاراسته است. بی شک مباشرت و سرپرستی آقای دکتر غلامعلی حداد عادل در این کار بی تاثیر نبوده است.

همچنین در چاپ جدید، هفت صفحه از کتاب مصور است و از این حیث هم بر چاپ قبلی بر سری دارد، بخصوص که طرح ناپسند روی جلد آن به طرح نسبتاً مطلوب چاپ حاضر تبدیل یافته است. اما نخستین تصویر داخل کتاب خالی از جذابیت لازم می باشد و مفهوم مناسبی را در ذهن دانش آموزان نمی نشاند. دو مینیاتور صفحات ۷۶ و ۷۷ هم مربوط به یک کتاب و نشان دهنده یک سبک است. اگر تصویرهای بیشتر و بهتری مناسب با هر مقوله کتاب گلچین و در صفحات مختلف کتاب قرار می گرفت، خوشتر می نمود. همچنین اگر تصویر صفحه ۸۴ به مبحث سعدی منتقل می گردید، زینده تر می شد. با این همه از مجموعه تصویرها و سیاق کار چنین استنباط

می شود که مؤلف، کتاب آرا و طراح بیشتر قصد سر هم بندی و بزرگ کتاب را داشته اند تا با نخ انداختن و استفاده از سرخاب و سفیداب های مربوط به فن کتاب آرای، به هر شکل ممکن عروس کریمه المنظر (چاپ ۱۳۷۰) خود را بیارایند و بدین وسیله هم به اعتراضهای مربوط به چاپ گذشته پاسخی داده باشند و هم به رونق کالای نه چندان سره خود بیفزایند.

به هر روی چنان می نماید که کار این تالیف به تعجیل صورت پذیرفته است. این شتابزدگی وقتی معلوم می شود که مشاهده می کنیم در زیر تصویر صفحه ۸۷ که مربوط به یکی از حکایت های گلستان سعدی است؛ عبارت توضیحی «مردی عابد و شتر» را «مردی بد و شتر» نوشته اند و گویی ویراستار و صفحه آرا و حتی خود مؤلف فرصتی برای دوباره خوانی و کنترل مجدد کتاب نداشته اند.

## ۲- پریشانی و تشنگی در رسم الخط کتاب

هنوز رسم الخط کتابهای درسی همچون دیگر نوشته های اهل قلم به صورت همسان و یکنواختی در نیامده است. گویی مؤلف هر کتاب برای خود می نویسد. حتی این مؤلفان به قاعده و قانونی که وزارت آموزش و پرورش در نگارش کتابهای درسی برای خود دارد، توجهی ندارند.

در رسم الخط تاریخ ادبیات سال دوم پریشانی و حتی دوگانگی به چشم می خورد و رسم الخط آن نه تنها با چاپ پیشین اختلاف دارد، بلکه در چاپ اخیر هم به یک سان و سیرت نیست. گویی ویراستار محترم در این کار بر یک حال و قرار نبوده و در وصل و فصل کلمات مرتباً دچار قبض و بست یا قطع و وصل می شده است. اصولاً در هر کتاب، بویژه در کتب درسی، باید یکدستی شیوه املائی و رسم الخط رعایت گردد و از روشهای غیر فنی و دلخواهی مطلقاً پرهیز شود؛ «بویژه که تمرکز دستگاه آموزش و پرورش مقتضیات مساعدی برای تعمیم شیوه املائی واحد فراهم آورده است». (۲۵) در ذیل تنها به توضیح مواردی از وصل و فصل کلمات اشاره می شود:

معمولاً در اکثر کتابهای نگارشی و دستوری حرف «ب» را که قبل از اسم می آید و قید و صفت می سازد، متصل می نویسند. این قاعده در بعضی از کتابهای دستوری تحت عنوان «حروف صرفی» مطرح می شود، با این توضیح که: «هر

گاه حروف صرفی به کلمات افزوده شوند، در نوع آن کلمات دگرگونی به وجود می آید. پس در واقع، آنها حروفی هستند که برای گرفتن معانی جدید، آنها را به کلمات می پیوندند اما اساساً در جمله نقشی مستقل بر عهده نخواهند داشت بلکه در معنای کلمات مؤثرند». (۲۶) در چاپ پیشین (۱۳۷۰) به این مهم توجه شده بود، اما در چاپ جدید همه قیده را جدا از هم نوشته اند مانند: به ویژه (بیش از ۳۰ مورد)، به کمال (صص ۳۸، ۵۰)، به رَغْم (ص ۴۳)، به کَلی (ص ۴۶، ۱۳۸، ۱۴۸)، به زودی (ص ۴۸)، به حقیقت (ص ۷۸)، به تلریج (ص ۷۸)، به ناکام (ص ۱۰۹)، به درستی (ص ۱۲۰)، به خوبی (ص ۱۲۵)، به ناچار (ص ۱۳۳)، به جا (ص ۱۵۰).

در صفحات (۵، ۸، ۱۳) «آنکه» را متصل ولی در صفحات (۱۱، ۲۰، ۱۲۶) جدا از هم نوشته اند.

در صفحات (۱۶، ۲۴، ۲۶) «آنجا» را متصل ولی در صفحه (۱۳۸) جدا از هم درج کرده اند.

در صفحه (۱۷) «اینجا» را متصل آورده اند و در همان صفحه «همان جا» را جدا نوشته اند.

در صفحه (۳۲) «اینکه» را متصل ولی در صفحه (۱۲۶) «آن که» را جدا از هم نگاشته اند.

در صفحه (۲۸) «آلباوند» را متصل و در صفحه (۳۱) «آل صاعد» را جدا آورده اند.

در صفحه (۳۹) «مهم تر» را جدا و در چاپ قبلی، صفحه (۳۹) متصل نوشته اند.

## ۳- شتابزدگی در ویراستاری فنی و محتوایی

در شناسنامه کتاب، نامی از ویراستار برده نشده است، پس این مسؤلیت هم بر دوش خود مؤلف سنگینی می کند و از این حیث نیز دکتر یاحقی و امदार و ضامن است که گفته اند: «كُلُّ شَاةٍ بِرَجْلِهَا سَنَّاطُ». (۲۷)

با آنکه استادم- دکتر یاحقی- خود در فن ویراستاری دارای تالیف است، متأسفانه چنان که باید به ویرایش فنی و محتوایی کتاب دل نداده است. همچنین با وجود آنکه بسیاری از اشکالها و غلطهای فاحش چاپ قبلی در چاپ جدید اصلاح نشده است باز هم سهوها و خطاهای بسیاری در آن به چشم می خورد که به پاره ای از آنها در بخش نخست، اشاره رفت و در این قسمت به ارائه دو نمونه ساده از یک صفحه اشاره

می شود:

- در صفحه (۱۳۷) عبارتی به این صورت آمده است: «مولوی در مثنوی و غزلیات بر نردبان آسمانی گام نهاده است که در واقع هیچ یک از شاعران فارسی و عارفان اسلامی را امکان وصول به پایه آن دست نداده است». در این عبارت که اشاره به مضمون بی‌تی از مولوی است، علاوه بر آنکه برخی از دانش‌آموزان در خواندن و درک معنی «نردبان آسمانی» (۲۸) دچار خطا می‌شوند؛ بوضوح در نمی‌یابند که مرجع ضمیر «آن» چیست؟

- (صفحه ۱۳۷، سطر ۷) در معرفی یکی از آثار مولوی عبارتی آمده که فقط قسمت نخست آن آورده می‌شود: «مجالس سبعه، که در اصل عبارت است از هفت مجلس (خطابه) که جلال‌الدین در سالهایی که منبر می‌رفته است بیان کرده است...». اگر مؤلف که بناچار ویراستار کتاب هم هست - از سر بصیرت به باز خوانی و ویرایش کتاب می‌پرداخت، کتاب از حیث جمله‌نویسی آرایش بهتری می‌یافت و مثلاً در همین عبارت سه چهار بار فعل «است» را چنین بی‌دریغ در سلب عبارت نمی‌نشاند؛ آن هم در کنار آن نوع عبارتهای نه توی هفت دهلیز نقب آسا.

#### ۴- نابسامانی در سجاوندی کتاب

هر چند گفته‌اند: «در کاربرد نشانه‌های سجاوندی امساک ارجح است» (۲۹) اما اگر این نشانه‌ها در کتابهای درسی بجا و مناسب به کار رود؛ به بهتر خواندن و درک درست دانش‌آموز از محتوای کتاب کمک می‌کند. البته مؤلف به سجاوندی کتاب توجه داشته است اما میزان کاربرد این علائم یکدست و طبیعی نیست. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

- (صفحه ۸) در پایان جمله‌ای از زبان اتسز خوارزمشاه به رشید و طواط نقطه گذاشته‌اند، به این صورت: «گفت: آن دوات را بردارید تا معلوم شد پشت آن کیست که سخن می‌گوید». چون در این جمله نوعی طنز و کنایه نهفته است، اگر در پایان آن به جای نقطه، علامت تعجب می‌گذاشتند، مناسبتر می‌بود.

- (صص ۱۱۶، ۱۱۷) نمونه‌ای از مثنوی خسرو شیرین نظامی را تحت عنوان «حاضر جوابی فرهاد» که به صورت سؤال و جواب است، نقل کرده‌اند. در سراسر این شعر بعد از

فعل «گفت» و «گفتا» علامت دو نقطه (: ) که نشانه بیانیّه و توضیحیه است، لازم می‌نماید. همچنین در مصراع اول بیت زیر با آنکه جمله شرطی است چون محذوفی مقدّر وجود دارد، علامت سؤال می‌طلبد و این محذوف از پاسخ مصرع دوم به فرینه پیداست:

بگفتا: گر خرامی در سرایش؟

بگفت: اندازم این سرزیر پایش.

زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی در صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰ کتاب چشمه روشن همین شعر را آورده و با دقت تمام به نشانه‌گذاری آن پرداخته است. مقایسه این شعر در این دو کتاب از این دیدگاه می‌تواند مؤید نظر حقیر و دقت نظر آن استاد بزرگ باشد.

- در صفحات (۱۴۲ و ۱۴۳) غزلی از مولی با عنوان «آرزو» آمده است که سه بیت را عیناً با همان نشانه‌گذاری در ذیل می‌آورم:

گفتی زناز بیش مرنجان مرا برو

آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست

و آن دفع گفتنت که برو شه به خانه نیست

و آن ناز و باز و تندی دربانم آرزوست

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست

ملاحظه می‌شود قسمتی از مصراع دوم بیت اول را بجا و مناسب داخل گیومه گذاشته‌اند؛ همچنین اگر دیگر جملات نقل قول: «بیش مرنجان مرا برو»، «برو شه به خانه نیست»، «یافت می‌نشود جسته‌ایم ما»، «آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست» بین دو گیومه قرار گیرد و قبل از آنها هم دو نقطه گذاشته شود؛ دانش‌آموزان آن را راحت‌تر می‌خوانند و بهتر می‌فهمند. این غزل را هم دکتر سیروس شمیسا در گزیده غزلیات مولوی (ص ۱۱۶) به وجهی نیکو نشانه‌گذاری کرده است.

- در پایان بسیاری از ابیات نقطه قرار گرفته که در اشعار فارسی متداول و ضرور نیست. به هر جهت اگر بعمد یا بسهو بوده است حذف چنین نقطه‌هایی در صفحات (۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۵۵، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۵۴) لازم می‌نماید.

همچنین در زیر نویس بعضی از صفحات در پایان جملات مانند صفحات ۲/۲۹، ۶/۵۳، ۸۹ آخرین جمله و ۳/۱۲۸ نقطه لازم است که باید گذاشته شود.

اعتراف استاد و اعتذار شاگرد

دکتر یاحقی در روزنامه اطلاعات (۵ شنبه ۲۲ مرداد ۱۳۷۱، ص ۱۰) نوشته بود: «من فاقد تجربه تدریس در دبیرستانم و در نتیجه بر خود روا نمی دارم برای نسلی که با آنها سرو کار نداشته ام، کتاب بنویسم. ظاهراً آنها با علم به این قضیه مرا انتخاب کرده و در واقع این لباس را بر قامت من دوخته بودند و تا نگاه کردم خود را از پذیرفتن ناگزیر دیدم.» وقتی این سطور را می خواندم، این سخن حسنگ وزیر در تاریخ بیهقی بر ذهنم گذشت که در مجلس سلطانی- به دستور سلطان مسعود- به خواجه احمد میمنندی می گوید: «به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود.» (۳۰) در توجیه و تاویل آن مقاله و نظر استاد باب سخن باز است و اکنون مرا با آن کار نیست، اما بنده پراکنده کاری و ورود دکتر یاحقی را در همه حوزه های ادبی نمی پسندم و این سخن ایشان را که در جایی نوشته اند: «پراکنده نویسی مثل پراکنده کاری، کار منظم من بوده است» (۳۱)، بر نمی تابم و خوش نمی دارم.

بیم من آن است که این پراکنده نویسیها سر انجام استادم را به کجراهه بکشاند، بویژه در مواقعی که شتابکاری بر پراکنده نویسی اضافه می شود.

حشمت و حرمت استادی و خجالت و شرمساری آمیخته به محبت من که به سالیان دراز در دل خانه کرده، مانع از آن بوده است که رودر روی او به نقد آثارش بنشینم اما بارها در خلوت خود آرزو کرده ام ای کاش چنین شتابناک بر سر انبوه کاغذها نوشتن را نمی نشست و بی گذار به آب نمی زد.

راستی چرا در عصر ما کاری که نمونه اعلائی تحقیق و تتبع همراه با دقت و وسواس علمی باشد، در هیچک از حوزه های ادبی، چندان صورت نمی گیرد؟ گوی چراغ دقت و امانت فرو مرده است و آن دوره ای که به قول انوری برای ساختن یک قصیده صدفبار به عقده در می شده تا از عهده یک سخن به در آید سپری گردیده است. گمانه که قدمای ما در این راه حوصله و تاب و رمقشان بیشتر و توفیقشان افزون تر بوده است. بی جهت نیست که در مقدمه کتاب *مجموع التواریخ* آمده است: «و اندیشیدم که چون یادگاری بخواهد ماند در آن تاملی بهتر باید کرد، و رنج بردن تا از آن فایده حاصل شود و اگر نه ضایع بماند، که ناگفته را عیب کمتر است.» (۳۲) خوشبختانه آنچه در مورد کیفیت کارهای استادم بر دل من گذشته بودم و

نوشتش برابم دشوار می نمود، بر قلم خود ایشان گذشته است؛ آن هم در تجلیل از مقام علمی استادش دکتر یوسفی. پس خوشتر آن باشد که حدیث دل من به قلم توانای ایشان بیان شود. در ذیل به جملاتی از دو مقاله دکتر یاحقی در مورد آن روانشاد اشاره می شود، امید که تذکری باشد برای همه محققان و اهل قلم.

۱- «دقت و وسواس علمی دکتر یوسفی هم نمونه بود ... بخصوص وقتی می خواست چیزی بنویسد.» (۳۳)

۲- «بر خلاف بسیاری که شهوت تالیف دارند، در ایام معلمی خود به اصطلاح قدما «مُقلّ مُجید» بود.» (۳۴)

۳- «... هیچ وقت پیراستگی و صحت عمل را فدای شتابزدگی های بی مورد نمی کرد.»

۴- «کتابهای یوسفی نیاز به ویرایش و آماده سازی نداشت، چرا که پیشا پیش همه این ملاحظات از جانب خود او اعمال شده بود.»

۵- «هر جا مطلبی از جایی نقل می کرد در اوج امانت داری آن را در داخل گیسومه می گذاشت و مآخذ اصلی را به دست می داد.»

۶- «ملاحظه حقوق تمام ذوی الحقوق- حتی اگر بسیار ناچیز هم بود- چه در مراحل تالیف و چه در مرحله چاپ، هرگز از چشم او نمی افتاد.»

این بود کند و کاوی از قلم شاگردی در باب یکی از آثار استادش. در پایان توفیق بیشتر بکمال آن فرهیخته را از درگاه خداوند و متعال خواهانم و امیدوارم این خیرگی را به چشم اغماض بنگرند.

پانوشتها

- \* مصرعی از یک قصیده انوری است با مطلع: به سمرقند اگر بگری ای باد سحر / نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
- ۱- هم در آغاز این توضیح لازم می نماید که صاحب این قلم فزون از بیست سال ریزه خوار خوان دانش دکتر یاحقی بوده است و هم اکنون نیز در گروه فرهنگ و ادب اسلامی بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی از راهنمایی و تعلیم ایشان بهره مند؛ اما این رابطه صمیمی نباید مانع از آن شود که گاهی شاگرد نتواند بر سبیل رفع اشکال و حقیقت جویی مطالبی را به محضر استادش عرضه بدارد.

- ۲- ر. ک: ناصر یوسفی، «کتابهای درسی امروز، پیرو نظام کهنه»، گردون، سال یکم، شماره نوزدهم و بیستم، ۱/ مهر ۱۳۷۰، ص ۲۲.
- ۳- ر. ک: علی سلطانی، «چشمه روشن»، رشد آموزش ادب فارسی (یادنامه دکتر غلامحسین یوسفی)، سال ششم، شماره ۲۶، پاییز ۱۳۷۰، ص ۲۸.
- ۴- روزی را به یاد دارم که وقتی کتاب تاریخ ادبیات به دست دانش آموزان رسید؛ عده ای از سر طنز و شوخ طبعی ابیات از یک غزل محمد حسین شهریار را با این مطلع می خواندند:  
آمدی جانم بقرابنت ولی حالا چرا  
بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا
- ۵- ر. ک: یان ریپکا، ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، انتشارات گستره، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۲.
- ۶- ر. ک: سید حسین میر کاظمی، «سلیقه آزمایی در تاریخ ادبیات ایران»، روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۲۰ و ۲۷ فروردین ۱۳۷۱.
- ۷- شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم، انتشارات زوآر، تهران ۱۳۶۰، صفحه پنج.
- ۸- ر. ک: عبدالحسین زرین کوب، شعر بی دروغ، شعری نقاب، چاپ چهارم، انتشارات جاویدان، بهار ۱۳۶۳، ص ۶۶.
- ۹- احمد سمعی (گیلانی)، آیین نگارش، چاپ چهارم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۳.
- ۱۰- ر. ک: همان ماخذ، ص ۱۳۲.
- ۱۱- به معنی: «شیوه هنرمندانه یا تدبیر هنری».
- ۱۲- محمد رضا شفیع کدکنی، موسیقی شعر، چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۸، ص بیست و نه.
- ۱۳- عبدالحسین زرین کوب، دفتر آیام، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۵، صص ۲۱۸-۲۱۹.
- ۱۴- عبدالحسین زرین کوب، با کاروان حله، چاپ پنجم، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۵- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، چاپ ششم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۶- مهدی اخوان ثالث، بهترین امید، چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۵۶، از شعری با عنوان «خوان هشتم»، ص ۳۱۹.
- ۱۷- علی سلطانی گرد فرامرزی، آیین نگارش، سال اول دبیرستان، ۱۳۶۸، ص ۱۸۱.
- ۱۸- عبدالواسع جبلی، دیوان، به تصحیح ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۹- اوحدالدین انوری، دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۰۱.
- ۲۰- افضل الدین بدیل خاقانی، کلیات اشعار، به تصحیح سید ضیاء الدین
- سجّادی، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۵۷.
- ۲۱- ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیه و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۵۲.
- ۲۲- محمد جواد مشکور، دستورنامه، چاپ نهم، انتشارات شرق، ص ۲۲.
- ۲۳- ر. ک: سیروس شمیسا، گزیده غزلیات مولوی، چاپ اول، چاپ و نشر بنیاد، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۱۸.
- ۲۴- محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، راهنمای نگارش و ویرایش، چاپ هشتم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.
- ۲۵- احمد سمعی (گیلانی)، همان ماخذ، ص ۸۴.
- ۲۶- علی سلطانی گرد فرامرزی، از کلمه تا کلام، چاپ سوم، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۲۷- حسین بن علی بن احمد الخزاعی النیشابوری، روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتح رازی، به کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی، دکتر محمد مهدی ناصح، چاپ اول، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، پاییز ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۲۸- اشاره است به این بیت مولوی در مثنوی معنوی: نردبان آسمان است این کلام / هر که زین بر می رود آید به پام
- ۲۹- احمد سمعی (گیلانی)، همان ماخذ، ص ۸۵.
- ۳۰- ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ اول، انتشارات دانشگاه مشهد، دی ماه ۱۳۵۰، ص ۲۳۱.
- ۳۱- محمد جعفر یاحقی، اقلیم های دیگر، چاپ اول، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، بهار ۱۳۶۳، ص پنج مقدمه.
- ۳۲- مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ دوم، کلاله خاور، ص نه.
- ۳۳- محمد جعفر یاحقی، «از دیده تحقیق»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد (یادنامه زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی)، شماره سوم و چهارم، سال بیست و سوم، شماره مسلسل ۹۱-۹۰، پاییز و زمستان ۱۳۶۹، صص ۷۶۶-۷۴۹.
- ۳۴- محمد جعفر یاحقی، «ادب درس و ادب نفس»، کلک، آبان ماه ۱۳۶۹، شماره ۸ (یادگار نامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی)، صص ۵۶-۵۰.

